

اسرار غیبی راج

مجموعه‌ی خواب‌ها



مربوط به زین‌الدین مازیار قاسمی

مؤلف: مستانه پرستش

سرشناسه	:	پرشش، مستانه، ۱۳۵۵-
عنوان و نام پدیدآور	:	اسرار غیبی روح: مجموعه‌ی خواب‌ها مربوط به زنده یاد مازیار قاسم‌یار/مؤلف مستانه پرشش؛ ویراستار پروانه پرشش، لیلا صبور زاده.
مشخصات نشر	:	شیراز: حس هفتم، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	:	۱۲۱ ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۹۷۹۵۷-۳-۶
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیفا
موضوع	:	مجموعه‌ی خواب‌ها مربوط به زنده یاد مازیار قاسم‌یار.
موضوع	:	پرشش، مستانه، ۱۳۵۵- — یادداشت‌ها، طرح‌ها و غیره.
موضوع	:	روایینی آگاهانه — داستان
موضوع	:	Lucid dreams -- Fiction
رده بندی کنگره	:	PIR۸۳۳۶
رده بندی دیویی	:	۸۱۴۷۳۶۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۷۵۹۲۸۱۲
رکورد کتابشناسی	:	فیفا

عنوان کتاب: اسرار غیبی روح
مؤلف: مستانه پرشش
طراح جلد و صفحه‌آرا: مریح نقاشی
ویراستار: پروانه پرشش، لیلا صبور زاده
ناشر: حس هفتم
نوبت و سال چاپ: اول - تابستان ۱۴۰۰
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۹۵۷-۳-۶
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
قیمت: ۵۰۰/۰۰۰ ریال

※ حق چاپ محفوظ است



شعبه شیراز: خیابان زند. نبش بیست متری سینماسعدی
 تلفکس: ۰۷۱-۳۲۳۰۰ ۲۹۳-۳۲۳۵ ۴۴۲۲
 شعبه تهران: خیابان شهید بهشتی (عباس آباد)، خیابان قائم مقام، خیابان چهارم، پلاک ۱۵، طبقه ۴، واحد ۱۵ تلفکس: ۰۹۱-۸۸ ۷۵ ۹۴ ۹۰-۹۱
www.hesehaftom.com info@hesehaftom.com

فهرست

۹	 مقدمه
۲۷	 بخش اول (مجموعه‌ی خواب‌ها)
۸۵	 بخش دوم (خرید باغ)
۱۰۳	 بخش سوم (دلوشته‌ها)

مقدمه

ما ز بالایم و بالا می‌رویم

ما ز دریایم و دریا می‌رویم

ما از آنجا و از اینجا می‌رویم

ما ز بی‌جایم و بی‌جا می‌رویم

حضرت مولانا

فرزندم به نام مازیار قاسم‌یار در تاریخ ۹۸/۸/۴ در سن سی‌سالگی و در شب رحلت پیغمبر (۲۸ صفر) به رحمت خدا پیوست. کتابی که در دست شماست، مجموعه‌ی خواب‌ها، تجربیات، رؤیاها و حوادث شگفت‌انگیزی است که از اولین صبح تشیع جنازه‌ی وی، اتفاق افتاده است. برای باورپذیری این تجربیات، خدا را گواه می‌گیریم که شرح ماوقع را عیناً به همان صورتی که اتفاق افتاده، به اطلاع شما عزیزان رسانده‌ایم؛ شرح وقایعی که جهت اطلاع و روشن‌گری از نامیرا بودن روح

و سایر پدیده‌های جهان پس از مرگ، در قالب حکمت‌های خداوندی، مکتوب شده است. باشد که این روشن‌گری، قلب‌های آماده را روشن کند و ذهن‌های آشفته را آرامش بخشد. و ما را به این درک برساند که حیات پس از مرگ وجود دارد و روح انسان، زنده به ذات حق است. خواب‌ها را دقیقاً به همان صورتی که بیننده‌های خواب ذکر کرده‌اند - بدون کم و کاست - در مجموعه قرار داده‌ایم و در صورت نیاز به تفسیر، جداگانه به آن موضوع پرداخته‌ایم؛ از آن جهت که خود خوانندگان نیز فارغ از تفسیر ما، استقلال نظر داشته و در مورد این وقایع، قضاوت خودشان را داشته باشند.

در آن روزهای سخت و دشوار و در حالی که ما در اندوه عمیقی به سر می‌بردیم، تقریباً هر شب یکی از اعضای خانواده، رؤیایی می‌دید و پیامی دریافت می‌کرد. روح مازیار با آن‌ها تماس برقرار می‌کرد و آن‌ها نیز ما را در جریان قرار می‌دادند. این امر برای ما، تجربه‌ای اندوهناک و البته آمیخته با خوشحالی بود. گویا در ازای ازدست‌دادن یک چیز بزرگ چیزهای عظیم‌تری دریافت می‌کردیم. تجربه‌هایی آنقدر عجیب و غریب، که نمی‌توان با بیان کلمات عادی، آن مفاهیم را القا کرد.

انگار هرچه از دل من می‌گذشت از دل او نیز می‌گذشت؛ چون بلافاصله پیامش را از طریق عزیزان دریافت می‌کردم. وقتی این اتفاق می‌افتاد، من بسیار بسیار شاد می‌شدم و قلبم از مهر و عشق او پر می‌شد. انگار تمام دنیا برای آرامش من دست‌به‌کار شده بود؛ دریایی از عشق

به ستمم جاری می شد. هر چند که این جاری شدن، با خودش درد هم داشت؛ چنان دردی که انگار تمام اجزای بدنم را از هم گسیخته می کرد. من اما در میان آن همه درد عشق، به شکل شگفت انگیزی زاده می شدم. چرا که این عشق در حال صیقل دادن من بود. علی الخصوص زمانی که روحم در این رود عشق، جاری و شناور می شد، تپش قلبم همچون شرشر آبی بود تا که تا مرز بی نهایت، می رفت و می رفت و من تسلیم تسلیم. تسلیم بودم و در نهایت، تسلیم شدم. برایم عجیب بود. عشق شیرین و دلنشینی داشت قلبم را فتح می کرد. و من می دانستم که این ها همه کار خداست. فهمیدم خداست که عشق می کارد؛ خداست که عشق می زاید؛ اوست که آرامش می بخشد؛ اوست که ما را به راهی می کشاند، می چرخاند و برمی گرداند؛ و اوست که می گوید باش یا نباش! من اما در وادی این عشق، بیچاره تر از آنم که گله ای داشته باشم یا شکایتی.

در وادی عشق، غم عشق می سوزاند، خاکستر می کند و طوفانش تو را به گردش عوالم دیگر می برد. شاید برای خیلی ها وجود روح و تظاهرات روح؛ و همچنین باور پذیری آن، سخت بوده و با دیده شک و تردید به این قضایا نگاه کنند. اگرچه اعتقاد به روح و تظاهرات آن در تمام کتاب های مقدس، عنوان، و اشاراتی به این موضوع شده است؛ این که هر انسان زنده ای دارای یک روح است که بعد از مرگ جسمانی، کماکان به موجودیت خودش ادامه می دهد.

لذا رؤیا و خواب هایی که در این کتاب شرح داده شده، با استنباط از

همین وضعیت است. مسلماً تمامی ارواح در ابعاد دیگری هستند و قطعاً هر روحی با اراده‌ی الهی در مسیر سیر و سلوک قرار می‌گیرد تا با توجه به مقامی که ناشی از درجه‌ی روحی آن‌هاست، به کارهای زمینی شان رسیدگی شود. به این ترتیب ارواح با توجه به عظمتی که از وجود خداوند گرفته‌اند، قطعاً بعد از ترک زمین نیز خیلی راحت می‌توانند با ما آدم‌های زمینی ارتباط بگیرند؛ همانطور که روح مازیار ارتباط برقرار کرده و می‌کند.

البته تمایل به تماس، بیشتر از جانب روح صورت می‌گیرد. به این پدیده، رؤیت روح می‌گویند که در بعضی موارد، شرح آن در این کتاب آمده است. گاهی روح دوست دارد که به طریقی علاقه‌مندی خویش را به رؤیت کننده نشان دهد؛ و هم‌اینکه از طرفی می‌خواهد موجودیت و بقای خویش را به اثبات برساند. همه‌ی این‌ها تابع مشیت الهی است. احساس می‌کنم شرح روحيات پسر م (از کودکی تا ۳۰ سالگی که فوت کردند) می‌تواند پیام‌های ویژه‌ای به انسان‌ها بدهد. چرا که بعضی از آدم‌ها در طول حیاتشان، به دلیل دارا بودن صفات انسانی خوبی مثل قناعت، بخشندگی، صبوری و مهربانی، حتماً دارای روح‌های خاصی هستند که شاید شناخته نشده از دنیا بروند. لذا بر خودم واجب می‌بینم که خصوصیات و ویژگی‌های پسر م را خارج از علاقه‌ی ویژه‌ی مادر و فرزندی (که معمولاً منجر به تعریف از فرزند می‌شود)، برای خوانندگان این کتاب، شرح دهم. به همین دلیل خارج از پیش‌داوری‌ها، لازم است به

تمامی مادران این پیام را بدهم که قدر این نعمت الهی را بدانند. باشد که همه‌ی ما در کنار فرزندانمان به رستگاری برسیم؛ چرا که گاهی اوقات سختی‌هایی از طرف فرزندان بر ما حادث می‌شود که حتی آن نیز در جهت رشد ماست. پس برای هر لحظه‌ای که در کنار این نعمت‌های الهی هستید، خدا را سپاسگزار باشید.

خداوند در تاریخ ۱۳۶۷/۱۲/۱۸ امانت آسمانی‌اش را به ما داد؛ کودکی بسیار زیبا، دلنشین و خنده‌رو، خنده‌ی قشنگی که به دل همه می‌نشست و دل همه را می‌برد. وقتی می‌خندید، چشم‌هایش از شادی برق می‌زد و همین خنده‌ها بود که زیانزد همه‌ی فامیل و دوستان شده بود. از همان کودکی خوش و بسیار آرام و مهربان بود. کودکی که همیشه سبز بود، حتی در خزان.

در مقطع دبستان مثل بقیه‌ی بچه‌ها بازیگوش بود و شیطنتهایی داشت. با گروه تئاتر مدرسه همکاری داشت؛ در همین مقطع سنی بود که آموزش موسیقی (آرف) را شروع کرد و دوره‌اش را به پایان رساند. استاد موسیقی‌اش در جشن پایان دوره اظهار کرد که مازیار بعد از این، جهت ادامه‌ی فعالیت موسیقایی‌اش، می‌تواند هر سازی را که دوست داشته باشد، انتخاب کند چون توانمندی لازم را دارد. مازیار ابتدا سنتور را انتخاب کرد و بعد از گذشت یک سال، شروع به آموختن سه‌تار کرد. سه‌تار به روحیاتش نزدیک‌تر بود.

در مقطع راهنمایی عضو تیم فوتبال مدرسه بود. علاقه‌مند و پرکار بود و

بچه‌ها خیلی دوستش داشتند. چون بین بچه‌ها حس همکاری و دلسوزی و تفاهم ایجاد می‌کرد. همیشه نسبت به بچه‌های کمی ضعیف‌تر، یک حمایتگر بود و این‌ها را خودش برای ما تعریف می‌کرد.

در مقطع دبیرستان بود که متوجه شدیم مازیار کوتاهی رباط (آشیل) پا دارد و در هنگام بازی دچار مشکل و درد می‌شود. به همین خاطر دیگر نتوانست فوتبال را ادامه دهد و متأسفانه در نهایت علاقه‌مندی. فوتبال را کنار گذاشت. پس بنا به پیشنهاد دکتر، جهت درمان، دوچرخه‌سواری را شروع کرد و در کنارش به صورت تفریحی، عکاسی هم می‌کرد.

بعد از گرفتن دیپلم، با پیگیری و تحقیقات لازم، تصمیم گرفت سفری به هند داشته باشد و تجربه‌ای حاصل کند؛ می‌خواست مراحل از خودشناسی را تجربه کند؛ همچنین چنانچه شرایط فراهم شود، همان‌جا ادامه‌ی تحصیل دهد. لذا کارهای سفرش را انجام داد و رفت.

هر بار که از هند تماس می‌گرفت، می‌گفت که همه چیز خوب است و راضی هستم، فقط دلم برای شماها تنگ شده است. اما بعد از مدت کوتاهی، در یک ظهر آفتابی مازیار آمد. و در مواجهه با سؤال پدرش که گفته بود «چرا برگشتی؟»، جواب داده بود «خودم هم نمی‌دانم. یک مرتبه تصمیم گرفتم؛ و حالا اینجا...»

خلاصه آمد چون شاید می‌بایست می‌آمد و در کنار ما قرار می‌گرفت. حتماً مشیت الهی این طور می‌خواست.

هر کس به این دنیا می‌آید، به دنبال چیزی است و آرزو و هدفی دارد.